

سخن

دوره نهم

اردیبهشت ماه ۱۳۳۷

شماره ۲

شعر - وزن - قافیه

از قدیمترین زمانی که اصطلاح شعر، یا معادل آن در زبانهای دیگر، یکی از انواع هنر اطلاق شده همیشه مفهوم آن با مفهوم وزن ملازمه داشته است. افلاطون، آنجا که در رساله «ایون» از قول سقراط مایه و محرک شاعری را الهام می شمارد، می گوید: «شاعران وقتی اشعار زیبایشان را می سرایند در حال بیخودی هستند، آهنگ و وزن ایشانرا مفتون و مسحور می کند...» و بخوبی آشکارست که در نظر او شعر بضرورت با وزن و آهنگ همراه است. پس از وی ارسطو نخستین بار رساله ای درباره شاعری تألیف کرد که معروف است و اساس همه بحثها درباره فن شعر، چه در مشرق و چه در اروپا، قرار گرفته است. ارسطو چنانکه از فحوای عباراتش معلوم می شود شعر را در مقابل ترنم قرار می دهد و از شعر سخن موزون اراده می کند و پیدا است که در نظر او نیز شعر از وزن جدا نیست.

حکمای اسلامی هم در تعریف شعر همیشه وزن را ملازم آن شمرده اند. ابوعلی سینا در فن شعر از منطق کتاب الشفاء که مقتبس از همان رساله شاعری ارسطوست می گوید: «شعر سخنی است خیال انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد.»

اما ارسطو میان شعر و نظم فرق گذاشته است. اصل شعر را در معنی و مضمون آن می جوید و صورت شعر را که مقید به وزن و قواعد دیگر نظم است جزء ماهیت آن نمی شمارد و معتقدست که بسیاری از سخنان منظوم را که فی-

المثل در بارهٔ پزشکی و طبیعیات بحث می کنند از جنس شعر نباید بشمار آورد. این معنی در همه آثار حکمای اسلام نیز بشرح و تفصیل آمده است. ابوعلی سینا می گوید: «منطقی را بهیچ یک از وزن و تساوی و قافیه نظری نیست مگر اینکه ببیند که چگونه سخن خیال انگیز و شوراننده می شود.» خواجه نصیر طوسی در آثار خود این معنی را با دقت بیشتری بیان کرده است. در اساس الاقتباس می گوید: شعر کلامی است مخیل، مؤلف از اقوال موزون متساوی مقفی... و نظر منطقی خاص است به تخیل. و وزن را از آن جهت اعتبار کند که بوجهی اقتضا، تخیل کند. پس شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و در عرف متأخران کلام موزون مقفی؛ چه بحسب این عرف هر سخنی را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی، و خواه صادق و خواه کاذب، و اگر همه بمثل توحید خالص یا هدیانات محض باشد آنرا شعر خوانند و اگر از وزن و قافیه خالی بود و اگرچه مخیل بود آنرا شعر نخوانند. و اما قدما شعر کلام مخیل را گفته اند و اگرچه موزون حقیقی نبوده است...»

جای دیگر نیز خواجه طوسی در این باب توضیح بیشتری دارد در معیار-الاشعار می گوید: «وزن اگرچه از اسباب تخیل است و هر موزونی بوجهی از وجوه مخیل باشد و اگرچه نه هر مخیلی موزون باشد، اما اعتبار تخیل دیگرست و اعتبار وزن از آن جهت که وزن است دیگر و از آن جهت که اعتبار تخیل کند دیگر.» سپس نتیجه می گیرد که «باتفاق، وزن از فصول ذاتی شعرست.»

اما دربارهٔ وزن تعریفی که خواجه در معیارالاشعار آورده چنین است: «وزن هیأتی است تابع نظام و ترتیب حرکات، و سکانات آن در عدد و مقدار، که نفس از ادراک آن هیأت لذتی مخصوص یابد که آنرا در این موضع ذوق خوانند. و موضوع آن حرکات و سکانات اگر حرف باشد آنرا شعر خوانند و الا آنرا ایقاع خوانند.»

دربارهٔ تأثیر وزن در ذهن عقاید متعددی هست. اسپنسر Spencer معتقد است که وزن، گذشته از آنکه تقلید آهنگ شوق و هیجان است وسیله ای برای صرفه جوئی در توجه ذهن بشمار می رود و لذتی که از آن حاصل میشود نتیجه آنست که چون کلمات بر طبق ضرب و وزنی معهود و آشنا باهم تلفیق شود ذهن آنها را آسانتر ادراک می کند و از کوششی که باید برای حفظ و ضبط مجموعه ای از کلمات بکاربرد تار و باطن اجزاء کلام را با یکدیگر و

سپس معنی آنها را دریا کابدسته می شود . اما این بیان کافی نیست. وزن علاوه بر آنکه از کوشش ذهنی می گاهد بسبب آنکه برای کلام قالبی مشخص و معین ایجاد می کند خود موجب التذاذ نفس می شود ، زیرا که هر نوع تناسب و قرینه ای میان اجزاء پراکنده وحدتی پدید می آورد که ادراک مجموع اجزاء را سریعتر و آسانتر می کند و همین نکته سبب احساس خرسندی و لذت است .

اما ادراک وزن هم بحسب فطرت و هم بحسب عادت تغییر می پذیرد . خواجه نصیر به دو نوع وزن ، حقیقی و غیر حقیقی ، معتقدست و از کلام او بر می آید که مرادش از وزن حقیقی آنست که تناسب اجزاء آن تام باشد . در اساس الاقتباس می گوید : «قد ما شعر کلام مخیل را گفته اند و اگرچه موزون حقیقی نبوده است و اشعار یونانیان بعضی چنان بوده است و در دیگر لغات قدیم مانند عبری و سریانی و فرس هم وزن حقیقی اعتبار نکرده اند ... و اعتبار وزن حقیقی بدان میماند که اول هم عرب را بوده است ، و دیگر امم متابعت ایشان کرده اند و اگرچه بعضی بر آن افزوده اند مانند فرس ...» و در معیار الاشعار وزن غیر حقیقی را چنین تعریف می کند ، «هیأتها می باشد که تناسب آن تام نباشد و نزدیک باشد بتام . مانند اوزان خسروانیا (۱) و بعضی لاسکویها (۲) و شاید که بعضی از امم آنرا بسبب مشابهت از اوزان شعر شمرند و بعضی بسبب عدم تناسب (تام) حقیقی شمرند . پس از این جهت در او اعتبار وزن نباشد که خلاف افتد» .

اینکه خواجه نصیر تنها شعر عربی را دارای وزن حقیقی می شمارد نتیجه همان عادت است که خود اومی گوید «آنرا در این باب مدخلی تمام است» و اگر دیگران پایه حکم و قضاوت خود را بر همین اساس بگذارند چه بسا که وزن شعر عربی را غیر حقیقی و اوزان زبانهای دیگر را که با آنها بیشتر مأنوسند حقیقی بشمارند . اما هر کس در زبان مأنوس و معمول خود تناسب تام را بحسب عادت ادراک می کند و بنا بر این حکم ذوق هر قومی در باره زبان طبیعی خود صادق است . حاصل این گفتگو آنکه مفهوم شعر هیچ گاه از مفهوم وزن جدا نبوده است . اما در زمانهای اخیر دو نوع شعر در زبانهای اروپائی بوجود آمده که بزبان فارسی نیز سرایت کرده است : یکی شعر منثور و دیگر شعر آزاد

(۱) خسروانی نوعی از سرودست که در ایران معمول بوده و تصنیف آنرا به باربد نسبت داده اند و ظاهر همیشه با لحن موسیقی بوده است . شاید چیزی مانند تصنیفهای امروز .
(۲) بفتح سین و کاف ، نام یکی از نواهای ایرانی .

شعر منثور Poème en prose که نخست در فرانسه پدید آمد چنانکه از نام آن پیداست شعر نیست، بلکه نوعی از کلام است که از جهت کیفیت بیان معنی و نحوه تأثیر در ذهن یعنی ایجاد حالت انفعالی به شعر می ماند و از جهت صورت مانند نثر است، یعنی در اجزاء اصوات آن تناسب و نظم نیست. این گونه کلام در ادبیات همه ملتها، و از جمله در ادبیات فارسی، همیشه وجود داشته است و در ضمن داستانها و قصه ها و مطالب دیگر گاهی فصول یا عباراتی با همان شیوه بیان شعر و گاهی با جمله های موزون یا نیمه موزون آورده اند، چنانکه در گلستان نمونه های بسیار از آن میتوان یافت. الا آنکه این قسمتها را بصورت مستقل و بعنوان نوعی خاص تلقی نمی کرده اند.

اما شعر آزاد (vers libre) حاصل نهضتی است که از اواخر قرن نوزدهم در ادبیات اروپا ظاهر شد و علمدار این نهضت خود شاعران بودند، و مراد ایشان آن نبود که وزن را در شعر ترك کنند، بلکه ادعا می کردند که اساس شعر و شاعری همان وزن است و از این حیث شعر با موسیقی پیوند خویشی دارد. اما حدود و قیودی که در شعر رسمی برای وزن شمرده اندمانم از آنست که شاعر بتواند از این وسیله چنانکه شاید و بایداستفاده کند و در نتیجه همین قیدها شعر رسمی یکنواخت و کسالت آور شده است. بنابراین شاعر باید آزاد باشد در هر مورد بتناسب معنی مقصود و زنی بدلتخواه اختیار کند تا کلامش موثر تر شود و نظیر همان رابطه دقیقی که میان لفظ و معنی هست میان معنی و آهنگ شعر بوجود بیاید.

بنابراین بیان، شعر آزاد نیز موزونست، اما وزن آن در همه پاره های شعر یکسان نیست، یعنی تغییر می پذیرد. پس تناسب اجزاء آن تام، و بقول خواجه نصیر، وزن آن حقیقی نیست. در باره اینگونه وزننها، از پیش، هیچگونه حکم رد و قبول نمیتوان کرد، زیرا که در هر مورد منوط به قبول ذوق اهل زبان است. بسا که در موارد خاص تناسب غیر تام مقبول تر از تناسب تام باشد، چنانکه در شعر عروضی فارسی و زندهای محذوف، یعنی اوزانی که از نظم کامل، يك هجا در آخر کم دارد معمول تر و مانوس تر از وزندهای تام است (۱) پس ممکن است

(۱) برای مثال می توان این دو وزن را با هم سنجید:

پیش ما رسم شکستن نبود عهد و قارا	الله تو فراموش مکن صحبت ما را
هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر	که من از دست تو فردا بروم جای دگر

که در اولی تناسب هجاها تام و در دومی از آخر وزن يك هجا ناقص است و وزن دوم بسیار معمول تر و خوشایند تر است.

از ترکیب انواع تناسبهای غیر تام نیز اوزان بسیار دلنشین حاصل شود و مسلم است که مجاز بودن این گونه ترکیبات دایره اوزان را بسیار وسعت خواهد بخشید اما در باره قافیه باید گفت که حکمای یونان آنرا از اوصاف شعر شمرده اند زیرا که در شعر ایشان قافیه نبوده است و افزودن قید «مقفی» به تعریف شعر کار حکیمان اسلامی است که شعر عربی و فارسی را در نظر داشته اند. در شعر زبانهای قدیم هند و اروپائی از قافیه نشانی نیست. اشعار سنسکریت و یونانی و لاتینی همه بی قافیه است و در زبانهای ایرانی قدیم مانند اوستائی و پهلوی و پارتی نیز آنچه تا کنون از جنس شعر شمرده شده از قافیه عاری است. در زبان انگلیسی قدیم بجای قافیه گاهی یکنوع هماهنگی بعضی از حروف در انتهای شعر وجود داشته و اشعار شکسپیر شاعر بزرگ انگلیسی در نمایشنامه های منظوم او اکثر بی قافیه است. اما در زبان فرانسه قافیه از قدیم معمول بوده است.

و لتر در این باب می نویسد: «ایتالیائی ها و انگلیسیها ممکن است از قافیه چشم پپوشند... هر زبانی صفت مشخصی دارد... ما (فرانسویان) احتیاجی اساسی داریم باینکه اصوات معینی در جای معین تکرار شود تا شعر با اثر مشتبه نگردد... همان طرز خواندن شعر در ایتالیائی و انگلیسی کافیست که هجاهای بلند و کوتاه را مشخص کند و همین امر بی آنکه محتاج قافیه باشد آهنگ شعر را نگه می دارد. ما که در زبان خود هیچیک از این خصائص را نداریم چرا از آنچه طبع زبان ما بخشیده است نیز دست برداریم؟»

خواجه نصیر طوسی معتقدست که «شرط تقفیه در قدیم نبوده است و خاص است بعراب و دیگر امم از ایشان گرفته اند» و جای دیگری می گوید: «چنین گویند که در اشعار یونانیان قافیه معتبر نبوده است و جشویی بزبان فارسی کتابی جمع کرده است مشتمل بر اشعار غیر مقفی و آنرا «یوبه نامه» نام نهاده... پس از این بحثها معلوم می شود که اعتبار قافیه از فصول ذاتی شعر نیست بل از لوازم اوست بحسب اصطلاح».

اما قول همین استاد برای بیان نتیجه این بحث و حسن ختام آن کافی است: «رسوم و عادات را در کار شعر مدخل عظیم است و باین سبب هر چه در روزگاری یا نزدیک قومی مقبول است در روزگاری دیگر نزدیک قومی دیگر مردود و منسوخ است».

پرویز ناتل خانلری